

گره‌گشایی بیت‌هایی از امیر خسرو دهلوی

راضیه آبادیان*

چکیده

از آنجا که فراهم‌آوردن‌گان چاپ‌های موجود از دیوان امیر خسرو دهلوی، با همهٔ کوشش‌های خود از دست‌یابی به متنی درست و قابل اعتماد بازمانده‌اند و در سروده‌های این شاعر توانا همچنان اشکالات گوناگون وزن و قافیه و نحو و معنا به چشم می‌خورد، تصحیح سروده‌های امیر خسرو ضرورتی است انکارناپذیر. تا هنگامی که تصحیح این متن به شکلی درخور صورت نگرفته است، می‌توان در جستارهایی جداگانه و با رعایت پاره‌ای از اصول متن‌پژوهی و برخورد با شعر فارسی گام‌هایی در راستای رسیدن به هدف مورد نظر برداشت. در جستار پیش رو برخی از بیت‌های امیر خسرو که در ویراست‌های کنونی دست‌خوردگی‌ها یا گشتگی‌هایی بدانها راه یافته است و نگارنده می‌انگارد که صورت درستشان را به دست آورده، بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: تصحیح متن، شعر فارسی، قواعد نظم، امیر خسرو دهلوی.

*. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

پیشگفتار

در این پژوهش به تصحیح بیت‌هایی از غزلیات امیرخسرو دهلوی بر اساس دو چاپ لاهور (به تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با تجدید نظر سید وزیرالحسن عابدی، ۱۹۷۳م) و تهران (به اهتمام م. درویش، ۱۳۴۳ش) پرداخته شده است. نگارنده به دلیل اشکالات فراوانی که در چاپ اخیر متن به تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با مقدمه و اشراف محمد روشن (انتشارات نگاه، ۱۳۸۷ش) وجود دارد، از این چاپ هیچ استفاده‌ای نکرده است. گفتنی است پیش‌تر نیز در ویژه‌نامهٔ شبه‌قاره (ش ۱، فروردین ۱۳۹۲)، مقاله‌ای با نام «تصحیح بیت‌هایی از امیرخسرو دهلوی»، از نگارنده به چاپ رسیده است و مقالهٔ پیش رو، در حقیقت ادامهٔ آن خواهد بود.

چیزی که بیش از هر چیز می‌توان از این جستار نتیجه گرفت آن است که در تصحیح دیوان‌هایی از این دست، نبود دست‌نویس‌های اصیل و خوانا تنها مسئلهٔ پیش روی مصححان نیست و گاه اصلاً مسئلهٔ اصلی نیست، بلکه بی‌توجهی تصحیح‌کنندگان به زیر و بم‌های شعر و شاعری و اصول و قواعد و قراردادهای شعر فارسی، که وزن و قافیه و نحو از مهمترین آنهاست، بیش از هر چیز به مغلوپ بودن این ویراست‌ها دامن زده است.

اینک به بررسی و تصحیح بیت‌هایی از دیوان امیرخسرو می‌پردازیم:

ج ۱، ص ۷۴۲:

خسرو منال بهر دل گم‌شده به درد کالاش کن ملال که درد تو آشناست

بیت به سبب تصحیح نادرست، معنای روشن و درستی را نمی‌رساند. مصرع دوم، تمثیلی برای مصرع یکم است و ملال و درد در مصرع دوم، باید به حلال و دزد تغییر یابند تا بیت معنای درستی بیابد. مصححان به سبب وجود واژهٔ درد در لخت نخست، دزد در لخت دوم را نیز درد خوانده‌اند. صورت درست بیت باید چنین باشد:

خسرو منال بهر دل گم‌شده به درد کالاش کن حلال که دزد تو آشناست

با این ضبط، معنای بیت چنین خواهد شد: «خسرو! برای دل گمشده‌ات به درد ناله مکن. — چون — دزد تو آشناست، کالا را (دلت را که دزدیده) حلالش کن».

ج ۱، ص ۷۵۵:

خط تو فتوی نوشت اینچنین و فتوی را جز آنکه گفتم من با تواس جوابی هست وزن بیت ایراد دارد. در لخت نخست مصحح برای پر کردن وزن، اینچنین را با تصحیح قیاسی به مصراع افزوده است. این مصرع (بیت؟) تنها در نسخه «م ۳» و بدین صورت آمده است: «خط تو فتوی نوشت و فتوی را». بی‌گمان جای کلمه‌ای میان فتوی و نوشت خالی است. به گمان نگارنده، این کلمه چیزی نیست جز نوشت و از آنجا که کاتب یا مصحح، این کلمه را دو بار و دقیقاً در کنار هم دیده است، گمانِ نادرست برده که کاتب پیشین، به اشتباه این کلمه را دو بار کتابت کرده است؛ بنابراین یکی از این دو کلمهٔ مختلف — که در نگارش همانند هم هستند — را حذف کرده است. بر این اساس، به گمان نگارنده، صورت درست بیت بدین صورت باید باشد:

خط تو فتوی نوشت و فتوی را جز آنکه گفتم من با تواس جوابی هست
یعنی: خط تو (موی رسته بر لب که همچنین ایهام تناسب دارد با فعل نوشت)، فتوای نوش تو را نوشت.

ج ۱، ص ۵۸۵:

از خون نشان تازه همی بینمش به لب تا خود که بازگشته و آن خود نشان کیست با این صورت، بیت گنگ است و معنای آشکاری را نمی‌رساند. بازگشته و خود، بی‌گمان گشتهٔ بازگشته و خون هستند. باید توجه داشت که سراینده، با تکرار خون، به آرایهٔ رد العجز علی الصدر نیز نظر داشته است. با این ویراست، معنای بیت چنین خواهد بود: «بر لب او (معشوق)، نشان تازه‌ای از خون می‌بینم. باید دید که او دوباره چه کسی را گشته است و آن خون — بر روی لب — نشان کدام گشته است». با این توضیحات، بیت را باید اینگونه اصلاح کرد:

از خون نشان تازه همی بینمش به لب تا خود که بازگشته و آن خون نشان کیست

ج ۱، ص ۶۲۳:

بدید از دلِ دیر سیاه شبِ روشن کمان چرخ همان تیر کز شهاب انداخت
بیت مغلوط و بی‌معناست. واژه‌های شهاب، تیر و کمان چرخ، ذهن را به آیه‌هایی از قرآن راه می‌نماید؛ «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ - وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ - إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ مُبِينٌ» (الحجر: ۱۶-۱۸). با توجه به این آیه‌ها، دیر، گشته دیو (شیطان) است و با این تغییر، علت اضافه دیر (همان دیو) به سیاه آشکار می‌گردد؛ سیاه، صفت دیو است و شب به دیوی سیاه همانند شده است. با دانستن اشاره بیت و معنای آن، باید واژه شب را نیز با رعایت سکون آخر خواند. معنای بیت با این دگرگونی، چنین است: کمان چرخ، همان تیری را که از شهاب انداخته بود، به روشنی از دلِ دیو سیاه شب دید.

بدید از دلِ دیو سیاه شب، روشن کمان چرخ همان تیر کز شهاب انداخت

ج ۱، ص ۲۰۵:

دو لب مبند یک امشب به رویِ منِ مست شکر فروش به شبهای عید دگان را
وزن مصراع نخست، نادرست است و معنای آن گنگ. یاری گرفتن از وزن و معنای کلام، می‌تواند راه‌گشای تصحیح درست این بیت باشد. مست احتمالاً باید گشته نبست باشد. اما با این تغییر، باز هم اشکال وزنی بیت بر نمی‌خیزد. با تغییری کوچک می‌توان بیت را بدین صورت تصحیح نمود:

دو لب مبند یک امشب به رویِ من، که نبست شکر فروش به شبهای عید دگان را
تنها همین امشب - که شب عید است - دو لب را بر رویِ من مبند؛ زیرا شکر فروش، شب‌های عید، در دکان خود را نمی‌بندد.

ج ۱، ص ۷۰۷:

چه داند ملک خفته در خوابِ ناز که نالان کدامیش پیش در است
این بیت در چاپ تهران (ص ۱۲۶) هم به همین صورت آمده است. در این بیت تقابل سلطان و گدا مورد نظر می‌باشد و کدامیش، گشته گدائیش است. باهم‌آیی سلطان و گدا

در اشعار امیرخسرو به فراوانی دیده می‌شود (برای نمونه نک: ج ۱، ص ۸۲؛ ج ۲، ص ۴۴۲، ۵۸۵، ۶۴۵، ۶۹۸).

اینک صورت درست بیت:

چه داند ملک خفته در خوابِ ناز که نالان گدائیش پیش در است

ج ۲، ص ۲۴:

ز من پرسى و بس گوئى که خون بهر چه مى‌گريى؟

نمى‌دانى که آخر هر کجا برّند خون آید؟

این بیت در چاپ تهران هم بدین صورت آمده است (نک: ص ۱۳۲). با این ضبط، بیت از لحاظ معنایی مغشوش است. با توجه به معنای لخت دوم، پرسى در لخت یکم باید گشته بُرى باشد. بیت را با درست انگاشتن این گمان، معنی می‌کنیم: «از من می‌برى (جدا می‌شوی، نیز ایهام دارد به بریدن) و پس از آن می‌گویی که چرا خون گریه می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که هر جا را که ببرند، از آن خون می‌آید؟». با این تغییر، دیگر اشکالی در معنای بیت دیده نمی‌شود. همچنین روشن است که بس باید گشته پس باشد. اینک صورت درست بیت:

ز من برّی و پس گوئى که خون بهر چه مى‌گريى؟

نمى‌دانى که آخر هر کجا برّند خون آید؟

ج ۲، ص ۷۰:

چو در تاباک جانم دید شب گفتا مکن مسکن

چه شیرین جان کند، چون پاش اندر انگبین گیرد

به دلیل تصحیف‌هایی که در بیت رخ داده، معنای بیت روشن نیست. نخستین اشکال، از تصحیح قیاسی مصحح چاپ لاهور برخاسته است؛ مسکن، تصحیح قیاسی مصحح از مسکین می‌باشد که در چاپ تهران (ص ۱۴۰) به درستی ضبط شده است. اما با این تغییر، باز هم بیت دچار کاستی و ایراد معنایی است. با توجه به «شیرین جان کندن» و «پا در انگبین گیر کردن» که در لخت دوم آمده، واژه مکن که در هر دو چاپ بدین صورت آمده، باید گشته مگس باشد؛ «گفت: مگس (زنبور) بیچاره، وقتی پایش در عسل گیر

می‌کند، چه شیرین (ایهام به شیرینی عسل نیز دارد) جان می‌کند». امیرخسرو در بیت‌های دیگری نیز، خود و یا عاشق را به مگسی که در پی شیرینی است و در همین راه جان شیرین خود را فدا می‌کند، همانند کرده است. بیت‌های زیر از آن جمله‌اند:

چه حد وصل مرا، بین که چو من چند مگس جان شیرین به دکان چو تو حلوائی داد
(ج ۲، ص ۵۹۷)
چه باشد جان شیرین کز پی شیرین لب‌ت ندهم چو می‌باید مگس را مردن، اندر انگبین باری
(ج ۴، ص ۴۲۸)

سعدی نیز در بیتی، صفت مسکین را برای مگس به کار برده است:
گر خود به جای مروحه شمشیر می‌زند مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
(سعدی، ص ۷۲۱)

با توجه به این توضیحات، بیت را باید بدین صورت پیراست:
چو در تاباک جانم دید شب گفتا مگس مسکین
چه شیرین جان کند، چون پاش اندر انگبین گیرد

ج ۲، ص ۱۴۸:

خون‌هاست گره بسته به چشم من از آن خاک
این خوشه برم می‌دهد، آن دانه ببینید
این بیت که در چاپ تهران (ص ۱۵۴) نیز به همین صورت آمده، بی‌گمان نادرست است. چرا باید با دیدن خاک، خون در چشم گره بسته شود؟ مصححان با دیدن واژه‌های خوشه و دانه، در خواندن واژهٔ خال به اشتباه افتاده و آن را به صورت خاک ضبط کرده‌اند (توجه به این نکته که کاتبان در بیشتر موارد، حرف «ک» را بدون سرکش می‌نوشتند، همانندی میان «ک» و «ل» و سبب اشتباه گرفتن این دو حرف را نمایان‌تر می‌سازد).

با توجه به اینکه خوشه در لخت دوم، همان خون‌های گره بسته در چشم است که در لخت اول آمده، دانه نیز در لخت دوم، باید خال در لخت نخست باشد و نه خاک. همانندسازی خال به دانه در ادب فارسی آنچنان فراوان است که نیازی به آوردن شاهد برای اثبات آن نیست. همچنین برای دریافت بهتر معنای بیت، بهتر است نشانهٔ درنگ را که در جایی نادرست قرار گرفته شده است، حذف کرد. با این توضیحات، صورت

پیشنهادی نگارنده چنین است:

خون‌هاست گره بسته به چشم من از آن خال این خوشه برم می‌دهد آن دانه ببینید
به خاطر وجود آن خال (خال معشوق)، در چشم من خون گره بسته است (در آرزوی آن
خال، خون می‌گیریم). آن دانه (= خال)، به من، این خوشه (= خون‌های گره بسته) را ثمر داده است.

ج ۲، ص ۲۱۸:

ببیند آشکارا رویش، آن ماه دلم را داغ پنهانی ببینید
این بیت در چاپ تهران نیامده است. در دست‌نویس‌های پ ۱ و م ۲، به جای آن ماه،
آنگاه آمده و مصحح چاپ لاهور، با تصحیح قیاسی نادرست، آنگاه را به آن ماه تغییر
داده است. بیت با آنگاه معنای روشنی دارد و نیازی به تصحیح قیاسی نیست. همچنین
ببیند در لخت نخست، گشته ببینید است که در بیت‌های پیشین این غزل، به خاطر
قافیه قرار گرفتن، مرتب تکرار شده و حرف اصلی شاعر در غزل است. روی سخن شاعر
با مخاطب است و تغییر بی‌دلیل فعل از امر مخاطب به امر غایب، معنای بیت را دچار
اشکال می‌کند. اینک صورت پیشنهادی نگارنده:

ببیند آشکارا رویش، آنگاه دلم را داغ پنهانی ببینید

ج ۲، ص ۵۰۴:

با سر زلف همی خواست کند گستاخی

مشک را نافه چنان گشت که در کام کشید

کام و گشت در چاپ لاهور، تصحیح قیاسی مصحح هستند. بیت در چاپ تهران
(ص ۲۲۳) اینگونه آمده است:

با سر زلف همی خواست کند گستاخی مشک را نافه چنان گشت که در جام کشید
«در جام کشیدن مشک» به دست نافه، بر اساس آگاهی‌هایی که از مشک و نافه
وجود دارد، نباید درست باشد (نک: سطور پایین). به همین سبب، مصحح چاپ لاهور، با
تصحیح قیاسی، کام را به جای جام نشانده است. درست است که «در کام کشیدن نافه
مشک را» منطقی و از نظر معنایی پذیرفتنی است، اما بر پایه برخی اطلاعات، می‌توان

به نادرستی این تصحیح پی برد؛ نخست آنکه «در خام کشیدن» نوعی مجازات سخت و بسیار دردناک بوده است. دیگر آنکه خام در این بیت، همان پوست یا چرم دباغت نشده است (نک: دهخدا، ذیل خام) که اشاره دارد به پوست ناف یا نافۀ آهو که مشک در آن جای می‌گیرد. برای فهم بهتر بیت، باید به توضیحی کوتاه در مورد ویژگی‌های مشک و نافه پرداخت؛ گاه شکارچیان آهوی مشک، پس از شکار آهو، ناف آن را می‌بریدند و به مدت یک سال می‌آویختند تا ببندد و خشک گردد (ابوریحان بیرونی، ص ۵۷۸؛ خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۲۴۷). این ناف بریده شده را که همان کیسهٔ محتوی مشک است، نافه می‌نامند. در حقیقت، این نافه، همان پوست ناف آهوست.

با توجه به این توضیحات، خام را باید همان پوست نافه دانست. امیر خسرو در جایی دیگر نیز، نافه را «خام‌پوستین» می‌نامد:

هر کجا نام طرهٔ تو برند نافۀ خام‌پوستین که بود

(ج ۲، ص ۹۳۷)

در تأیید درستی این نظر، می‌توان به بیتی از صائب نیز اشاره کرد که در آن عبارت فعلی «مشک را در خام کشیدن» آمده است:

چه رحم بر دل پر خون اهل عشق کند که زلف دل سیهش مشک را به خام کشید

(صائب، ج ۴، ص ۱۹۴۱)

همچنین با توجه به معنای بیت، گشت که در چاپ تهران آمده درست است و نیازی به تصحیح قیاسی ندارد؛ (مشک) می‌خواست با سر زلف معشوق گستاخی کند (رنگ و بوی خود را از رنگ و بوی سر زلف معشوق برتر بداند)، چنین شد که نافه مشک را در خام کشید و مجازات کرد.

با این توضیحات، بیت را باید اینگونه پیراست:

با سر زلف همی خواست کند گستاخی مشک را نافه چنان گشت که در خام کشید

ج ۲، ص ۲۳۲:

بیا بر دوستان، ای جان، رها کن هر آن تیرت که بر دشمن قضا شد

اشتباهی که در این بیت رخ داده را می‌توان در بیت دیگری از دیوان امیر خسرو دید:

چو در پیمودن آری خرمن حسن روان کن سوی ما پیمان‌های چند

(ج ۲، ص ۲۲۰)

که در آن مصحح چاپ لاهور به تصحیح قیاسی نادرست دست زده است و صورت درست آن را می‌توان در چاپ تهران (ص ۱۶۸) دید؛

چو در پیمودن آری خرمن حسن روا کن سوی مه پیمانه‌ای چند
 مصحح در این بیت نیز به نادرستی، به تصحیح قیاسی دست یازیده است. در چاپ تهران (ص ۱۷۰)، به جای **رها**، **روا** آمده که بی‌گمان صورت درست، همان است؛ «ای جانان! هر تیرت که بر دشمن قضا شد، بیا و بر دوستان روا (روان) کن».

همچنین **روا**، با **قضا** در مصرع دوم بیت مورد نظر تناسب دارد و به روان/ روا بودن قضا نیز ایهام دارد. آمدن **روا/ روان** و **قضا** را در کنار هم، در دیوان شاعران دیگر نیز می‌توان دید:

به خدایی که از کمان قضا تیر تقدیر را روان کرده‌ست
 (انوری، ج ۲، ص ۵۳۲)
 چون ز میدان قضا تیر بلا گشت روان جان سپر سازد مردانه و پنهان نشود
 (سنایی، ص ۱۷۳)
 بنابراین بیت را باید بدینگونه ویراست:
 بیا بر دوستان، ای جان، روا کن هر آن تیرت که بر دشمن قضا شد

ج ۲، ص ۲۴۹:

ز رویش می‌گریزد زلف مشکین که پند و صحبت خاقان نخواهد

این بیت در چاپ تهران نیز به همین صورت آمده است (نک: ص ۱۷۴). اما با کمی ریزبینی می‌توان متوجه اشکالی در بیت شد؛ **خاقان** در لخت دوم، همان روی - سپید - معشوق می‌باشد که در لخت نخست آمده است. اما برای زلف مشکین و سیاه‌رنگی که در لخت نخست آمده، در لخت دوم معادلی نمی‌یابیم. **پند و** در لخت دوم، باید گشته **هندو** باشد که زلف مشکین بدان همانند شده است. با این تغییر، هم به دو تشبیه در بیت دست می‌یابیم و هم به یک تضاد و تناسب (تضاد و تناسب میان هندوی سیاه‌چهره و خاقان سفیدروی). معنای بیت با این تصحیح چنین خواهد شد:

زلف مشکین سیاه‌رنگ از روی سپید او می‌گریزد؛ زیرا هندو همنشینی با خاقان را

دوست ندارد. اینک صورت درست بیت:

ز رویش می‌گریزد زلف مشکین که هندو صحبت خاقان نخواهد
مضمون بیت زیر از خواجوی کرمانی، همانند مضمون بیت امیرخسرو دهلوی است:
ز رخ دور افکن آن زلف سیه را که هندو قدر ترکستان نداند
(خواجوی کرمانی، ص ۴۲۴)

ج ۲، ص ۱۰۶:

هزاران گوهر جان قسمت است آن درّ غلطان را

که هنگام خوی از رخسار آن زیباپسر افتد

این بیت در چاپ تهران نیامده است. معمولاً ابیاتی که در چاپ تهران درج نشده‌اند، در چاپ لاهور به نادرستی تصحیح شده‌اند و در این موارد، اشتباهات مصحح چاپ لاهور، بیشتر و پر رنگ‌تر می‌شود. روشن است که صورت درست بیت باید چنین باشد:
هزاران گوهر جان قیمت است آن درّ غلطان را که هنگام خوی از رخسار آن زیباپسر افتد

ج ۲، ص ۳۰۲:

خطی که قرین حال باشد شک نیست که بی‌مثال باشد

سروی که به قامت تو ماند در قامت اعتدال باشد

این دو بیت در چاپ تهران نیز به همین صورت آمده‌اند (نک: ص ۱۸۴). «خط قرین حال بودن» نادرست است و حال، با توجه به واژه خط، بی‌گمان باید خال باشد؛ «خطی که در کنار خال باشد...». همچنین «در قامت اعتدال بودن» در بیت دوم، نادرست است و گویا مصححان به سبب وجود واژه قامت در لخت نخست، به این اشتباه افتاده‌اند. قامت در لخت دوم این بیت، گشته غایت است؛ «در غایت اعتدال بودن» کاربرد بسیار رایجی است. پیشنهاد نگارنده برای تصحیح این دو بیت چنین است:

خطی که قرین خال باشد شک نیست که بی‌مثال باشد

سروی که به قامت تو ماند در غایت اعتدال باشد

ج ۲، ص ۳۴۵:

ای پاسبان آن سرا، تو نیز پنداری چو ما

لیکن چه آگاهی ترا ز آنشب که بر ما می‌رود

بیت در چاپ تهران نیز به همین صورت آمده است (نک: ص ۱۹۲). در صورت پذیرش درستی این ضبط، بیت معنی دارد، اما معنایی نا دلچسب و این پرسش پیش می‌آید که پاسبان چه چیز را مانند سراینده می‌پندارد؟ به عقیده نگارنده، پنداری گشته بیداری باید باشد که هم با پاسبان شب تناسب دارد و هم با عاشق؛ هر دوی آنها در شب بیدارند، اما بیداری پاسبان کجا و بیداری عاشق کجا! با این توضیح، بیت را اینگونه اصلاح باید: ای پاسبان آن سرا، تو نیز بیداری چو ما لیکن چه آگاهی ترا ز آنشب که بر ما می‌رود

ج ۲، ص ۳۶۵:

وه چه حیات باشد این کز غم تو بهشتیئی

او ز میانِ شامِ غم شب به عذاب می‌رود

این بیت در چاپ تهران نیز به همین صورت نادرست آمده است (نک: ص ۱۹۶). بی‌گمان، او ز گشته روز است: وه چه حیات باشد این کز غم تو بهشتی ای روز میانِ شامِ غم، شب به عذاب می‌رود

ج ۲، ص ۴۱۲:

وین کجا ماند ز چشم و ابرویش زین سان که او

تُرکِ مستِ کافری را راه در محراب داد

بیت در چاپ تهران (نک: ص ۲۰۵) هم به همین صورت ضبط شده است. با توجه به معنای بیت و نیز واژه کافر در لخت دوم، وین تصحیف دین است: دین کجا ماند ز چشم و ابرویش زین سان که او تُرکِ مستِ کافری را راه در محراب داد

ج ۲، ص ۵۱۸:

گیسوی پر گرهِت رشته بت را مَآند که دلِ گرمِ من سوخته را بند کند

بیت در چاپ تهران (ص ۲۲۵) نیز به همین صورت آمده است. بی‌شک، بت در این بیت، تصحیف تب است. در لغتنامه‌ی دهخدا در مورد رشته تب (تو بُر) چنین آمده است:

«به معنی چیزی که تب از آن بریده شود و آن ریسمانی بود خام که دختر نابالغ قدری رشته باشد و به جهت تب افسون بر آن خوانند و گرهی چند زنند و بر گردن تبار آویزند یا در کوچه تنگی، دو سر آن را به دو طرف دیوار بندند، گویند هر کس که از آن راه گذرد و آن را غافل پاره کند، بیمار شفا یابد و تب او را عارض شود» (دهخدا، ذیل رشته).

در اینجا دو بیت از خاقانی و صائب را که کاربرد رشته تب را نشان می‌دهد به دست می‌دهیم:

رشته جان صد گره چو رشته تب داشت غم بدل یک گره هزار برافکند
(خاقانی، ص ۷۶۴)

بس که می‌پیچم دل شبها به یاد زلف او هر رگم از رشته تب بیشتر دارد گره
(صائب، ج ۶، ص ۳۱۹۸).

بنابراین بیت را باید این‌گونه اصلاح کرد:

گیسوی پر گرهت رشته تب را ماند که دل گرم من سوخته را بند کند

ج ۲، ص ۶۷۲:

شاخ جوانیم ز سر بشکند گر ز توام باز سلامی بود

در چاپ تهران هم بیت به همین صورت آمده است (نک: ص ۲۵۶). در صورت پذیرفتن این ضبط، باید پرسید که با رسیدن سلامی از جانب معشوق، چرا باید شاخ جوانی عاشق از سر بشکند؟ بشکند، در هر دو چاپ به نادرست آمده و صورت درست آن، بشکفت است؛ «اگر از جانب تو به من سلامی برسد، شاخ جوانی من از نو می‌شکفت». شاید خمیدگی دندانه حرف «ن» در دست‌نویس‌ها موجب این بدخوانی شده باشد. اینک صورت درست بیت:

شاخ جوانیم ز سر بشکفت گر ز توام باز سلامی بود

ج ۲، ص ۶۹۲:

زینسان که در خیالت گم گشتم ار بمیرم چه شبهه گر ز گورم هر دم گیا بر آید

این بیت در چاپ تهران نیز به همین صورت ضبط شده است (نک: ص ۲۶۰). هر

دم‌گیا تصحیف **مردم‌گیا** باید باشد. امیرخسرو در جاهای دیگری از دیوان خود نیز شبیه به همین مضمون را آورده است:

ز بس دلها که در کویت فرو شد، هر زمان آنجا همه باران خون بارد، همه مردم‌گیا روید
(ج ۲، ص ۱۰۰)
به کوی تو هر سال از خونِ خلقی ز هر سبزه مردم‌گیایی برآید
(ج ۲، ص ۹۹۵)
(برای دیدن توضیحات بیشتر دربارهٔ مردم‌گیا نک: دهخدا، ذیل مردم‌گیا؛ نیز نک: حکیم مؤمن، ص ۲۶۴-۲۶۵). اینک صورت پیراستهٔ بیت:
زینسان که در خیالت گم گشتم ار بمیرم چه شبهه گر ز گورم مردم‌گیا بر آید

ج ۲، ص ۳۳۲:

شب مونسم زهره‌ست و مه وین روز تنهایی رسید

روزم دو دیده سوی ره مانده که جانان کی رسد

لخت نخستین به این شکل در چاپ تهران (ص ۱۹۰) آمده است: شب مونسم زهره‌ست و مه وین روز تنهایی رسد
در همگی بیت‌های این غزل، قافیهٔ میانی رعایت شده است؛ برای نمونه:
شبها که من خوار و زبون باشم ز هجران بی‌سکون
غلطان میان خاک و خون، تا شب به پایان کی رسد
هان ای خیال فتنه‌جو جانم برآمد ز آرزو
کافر دلا آخر بگو کان نامسلمان کی رسد
سر بر سر شمشیر شد جان و دل از تن سیر شد
رفتند یاران دیر شد خسرو بدیشان کی رسد

با توجه به دیگر ابیات این غزل، بیت مورد بحث نیز باید دارای قافیهٔ میانی باشد. رسید در این بیت باید گشتهٔ واژه‌ای باشد که هم‌قافیه با مه و ره به شمار آید. رسید در چاپ لاهور، تصحیح قیاسی نابجایِ مصحح است که گذشته از بر هم زدن قافیهٔ میانی بیت، معنای روشنی را نیز نمی‌رساند. همچنین رسد هم در چاپ تهران، باید مصحف سیه باشد؛ گویا مصحح چاپ تهران و یا کاتبان دست‌نویس‌هایی که وی از آنها بهره برده است،

دو نقطهٔ حرف «ی» درواژهٔ «سیه» را، حرف «ر» پنداشته‌اند و آن را رسد خوانده‌اند.
بنا بر این توضیحات، صورت درست بیت چنین است:
شب مونسَم زهره ست و مه وین روز تنهایی سیه
روزم دو دیده سویی ره مانده که جانان کی رسد

ج ۲، ۳۶۸:

میکش و میزبان مرا، زین روشی که هر زمان
چشم تو جان همی برد، لعل تو باز می‌دهد
معنای بیت روشن نیست و نشان از اشتباهی در تصحیح در این چاپ و نیز چاپ
تهران (ص ۱۹۷) دارد. ظاهراً باید بیت را بدین صورت پیراست:
می‌کش و میرهان مرا، زین روشی که هر زمان چشم تو جان همی برد، لعل تو باز می‌دهد
یعنی با این روشی که چشم تو هر زمانی جان مرا می‌برد و لب لعل تو جان‌بخشی
می‌کند، مرا بکش و مرا برهان.

ج ۲، ص ۴۸۷:

دل من ببرد زلفش، جگرم نجُست چشمش
تو مباحث غافل ای جان که هنوز کار دارد
در تهران (ص ۲۱۹) هم بیت بدین صورت آمده است. پر روشن است که صورت درست
بیت چنین باید باشد:
دل من ببرد زلفش، جگرم بخت چشمش تو مباحث غافل ای جان که هنوز کار دارد

ج ۲، ص ۶۳۹ (و نیز در چاپ تهران، ص ۲۴۹):

نسخه‌ای از روی تو نتوان ستد گر علم سر زیر پا بالا کند
با توجه به کلمهٔ «نسخه» و «سر زیر کردن» و «سر بالا کردن»، به نظر می‌رسد واژهٔ
علم گشتهٔ قلم باشد؛ یعنی اگر قلم سر را زیر برد و پا را بالا کند (ظاهراً باید کنایه باشد از
سختی بسیار)، باز هم نمی‌شود رونوشتی از روی تو برداشت:

نسخه‌ای از روی تو نتوان ستد گر قلم سر زیر پا بالا کند

ج ۲، ص ۸۴۳ (و نیز در چاپ تهران، ص ۲۹۰):

صدای لعل سمندش به خاکیان برسد نفیر گمشدگان از زمین برون آمد

روشن است که صورت درست بیت باید چنین باشد:

صدای نعل سمندش به خاکیان برسد نفیر گمشدگان از زمین برون آمد

منابع

قرآن کریم.

- ابوریحان بیرونی، *الصیدنه فی الطب*، تصحیح عباس زریاب، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰.
- امیر خسرو دهلوی، *دیوان/امیر خسرو دهلوی*، مطابق نسخهٔ یمین‌الدین ابوالحسن خسرو، به تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با مقدمه و اشراف محمد روشن، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۷.
- _____، *دیوان کامل/امیر خسرو دهلوی*، به اهتمام م. درویش، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۳.
- _____، *کلیات غزلیات خسرو*، جمع و تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با تجدید نظر سید وزیرالحسن عابدی، لاهور، ج ۱ و ۲: ۱۹۷۳ م، ج ۴: ۱۹۷۵ م.
- انوری، علی بن محمد، *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- حکیم مؤمن (محمد مؤمن حسینی)، *تحفۀ حکیم مؤمن*، با مقدمۀ محمود نجم‌آبادی، چاپخانهٔ مصطفوی، تهران، ۱۳۷۸ ق.
- خاقانی، *دیوان*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران، ۱۳۸۲.
- خواجوی کرمانی، *دیوان*، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپخانهٔ حیدری، تهران، ۱۳۳۶.
- خواجه نصیرالدین طوسی، *تنسوخ نامۀ/یلخانی (جواهر نامه)*، با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- سعدی، *کلیات*، به تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۶.
- سنائی غزنوی، *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۸۰.
- صائب تبریزی، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳-۱۳۷۴.